

انسان در جهان؛ تنها یا رها؟

نگاهی فلسفی و الهیاتی به بحران مصایب در جهان

زهرا قزلباش

آیا انسان در جهان ماده تنها گذاشته شده است؟ پاسخ این سوال منوط به پرسش دیگری است که می‌گوید آیا انسان مخلوق است یا تصادفاً خلق شده است؟ یا اساساً انسان از چه چیزی به وجود آمده است؟ در پاسخ می‌توان گفت یا انسان از چیزی و توسط کسی به وجود آمده یا از هیچ یا تصادفاً زاده شده است. در این نوشته مختصر و منحصر با پاسخ اول سروکار خواهیم داشت. یعنی انسان از چیزی و توسط کسی به وجود آمده و ایجاد او تصادفی و کور نبوده است. واضح است که سرنوشت این نوشته با انتخاب هر کدام از دو پاسخ دیگر کاملاً متفاوت می‌بود، و اگر بپذیریم که انسان مخلوق کسی است پس لاجرم لوازم و اقتضائات این پاسخ را نیز باید در نظر آورد.

داستان خلقت در اساطیر ایرانی

در اساطیر ملتهای مختلف داستان آفرینش انسان به انحای مختلف نقل شده است. مثلاً در بندهش ایرانی و در تبارنامه خدایان هسیود (846-777 قبل از میلاد) شاعر یونانی ورود رنج و سختی به جهان با خلقت انسان ارتباط دارد. در اساطیر ایرانی اولین انسان که کیومرث نام داشت و مذکر بود به همراه گاو یکتاآفریده در روز ششم خلقت اهورامزدا ایجاد شدند و در آن زمان هیچ رنج و کاستی و ناراستی و بیماری در جهان نبود، اما با خیزش اهریمن و دیوان همراه او، رنج و سختی و بدبختی و بیماری و هر نوع کاستی وارد حیات مادی شد و کیومرث در اثر نبرد با اهریمن بیمار شد و درگذشت و تخم او همچون بذری در زمین ریخت تا بعد از سالها اولین جفت از زن و مردزاده شدند و در ترکیبی از خیر و شر^۱ به زندگی پرداختند.

داستان خلقت در اساطیر یونانی

در روایت هسیود نیز اولین مخلوقات انسانی همگی مذکر بودند و

زندگی بدون نقصي داشتند و چون پرومته الهه آتش برخلاف دستور زئوس آتش را به انسانها رسانید تحت عذاب قرار گرفت و زئوس در طی يك نیرنگ اولین مخلوق زن که پاندورا (به معنی همه نعمتها) نام داشت را توسط هفایستوس به وی نشان داد ولی پرومته نپذیرفت و برادرش اپیمتهئوس با پاندورا ازدواج کرد و ساکن زمین شدند و پاندورا برخلاف نظر خدایان در کوزه‌ای را که امانت خدایان بود باز کرد و بدینوسیله همه مصایب زندگی و حیات در جهان منتشر شد و تنها امید در آن کوزه باقی ماند و زئوس به این ترتیب از انسانها به واسطه ریختن مصایب و سختیها در زندگی آنها انتقام گرفت.

داستان خلقت در روایت قرآنی

در روایت قرآنی نیز اولین انسان به صورت جفت نر و ماده خلق شدند و شیطان هر دو را فریب داد تا از بهشت رانده شده و در زمین ساکن شدند. در اینجا سزاوار است از مرصادالعباد نجم‌الدین رازی عارف قرن ششم هجری کمك بگیریم که خلقت انسان و تنهایی پسین او در زمین را به زیبایی توصیف کرده است. نجم رازی می‌گوید روح انسان قبل از خلقت در جوار قرب الهی به هزار ناز پرورش یافته بود و آن مشت خاکی که قرار بود تا آدم شود به هزاران نوع حکمت و صفات الهی و کرّوبی مزین شده بود و خداوند گوهر دل (قلب) را در بطن او قرار داد درحالی که خزانه اسرار الهی گردید و سرانجام وقتی کالبد انسان ساخته شد خداوند خود نفخه روح را در آن کالبد دمید و به وی وعده خلافت‌اللهی داده شد. اما وقتی انسان به زمین رانده شد خود را خوار و ذلیل و عاجز و تنها یافت و خدا را صدا زد تا سرانجام او پاسخ داد: بازآی کز آنچه بودی افزون باشی ... (گزیده مرصادالعباد، ترجمه محمدمین ریاحی، انتشارات علمی، 1373: 65-79).

رنج ملازم انسان در دنیا است

در هر حال همه این روایات حاکی از این هستند که زندگی انسان در جهان ماده به هر دلیلی با رنج و مصیبت و سختی همراه شده و خیر و خوشی مطلق در زمین وجود ندارد. تاریخ بشر نیز نشان می‌دهد که همواره مصائب و رنج‌های بسیاری با انسان همراه بوده از جمله خطرات طبیعی همچون سیل و زلزله و توفان و حیوانات وحشی یا خطرات انسانی همچون پادشاهان و حکمرانان ظالم و ستمکار یا قتل و کشتار و بیرحمی به خاطر منافع شخصی یا جنگ‌های مختلف برای فتح سرزمین و امکانات و مانند آن یا مصائب اجتماعی همچون فقر و بیسوادی یا بیماری‌های همه‌گیر و قحطی و انحطاط و آوارگی و موارد مشابه دیگر

که همواره در هر دوره تاریخ بشر وجود داشته و حتی امروزه که انسان مدرن در علم و دانش و آگاهی پیشرفت کرده و خیلی از مصائب و بلاهای طبیعی و بیماری و فقر و قحطی را با دانشهای تخصصی مهار نموده، اما همچنان این مصائب دست از زندگی انسان برنداشته و هنوز هم فقر و قحطی و بیماری و ظلم و جور و انحطاط و جهل و نادانی و فساد و مانند آن وجود دارد. گو اینکه حتی رشد دانش و آگاهی بشر نیز قادر به کنترل این همه مصیبت نیست و حتی اگر در جوامعی مشکلات اقتصادی و فقر و بی‌عدالتی هم نباشد اما انواع مختلف مشکلات اخلاقی و جهل و خرافات و زیاده‌خواهی وجود دارد و اگرچه مشکلات و مصایب کشورهای توسعه یافته با کشورهای در حال توسعه یا هنوز عقب‌مانده تا حدی متفاوت بوده، با عطف توجه به اینکه کشورهای اولی عموماً توسعه خود را مدیون زیاده‌خواهی و روحیه استعماری حکام و دولت‌هایشان هستند و توسعه را به بهای فقیر و بیچاره کردن کشورهای ضعیف‌تر و استعمار و استثمار به دست آورده‌اند؛ افزون بر اینکه جهل و نادانی و تنبلی مردمان کشورهای دسته دوم یا حکومت‌های جائر و فاسدشان نیز در این استعمار و استثمار توسط کشورهای اولی نقش داشته است، با این حال بسیاری مصایب و بلاها فارغ از جهت و جغرافیا و فرهنگ و تاریخ، به نوع انسان و نوع بودن و هستومندی او در جهان وابسته است.

نسبت انسان با تاریخ و جغرافیا

انسان در تاریخ و جغرافیا زیست می‌کند ولی انسان در تاریخ و جغرافیا محصور نیست. انسان موجودی فراتر از مرزهای تاریخی و جغرافیایی و بین‌المللی و هستومندی نوعی و جنسی و فردی و حتی فراتر از کیهان پهناوری است که در آن زیست می‌کند. البته افق او می‌تواند در مرزها و تاریخ‌ها و سرزمین‌ها و نوعیت و جنسیت و فردیت محصور بماند، اما گویا حقیقت او چیز دیگری بوده است. مرور انواع اسطوره‌ها و فرهنگ‌ها و ادیان و مذاهب و فلسفه‌ها و مکاتب فکری بشر حاکی از آن است که همواره برای انسان دو بعد متفاوت لحاظ شده است و انسان همچون هستی از يك دوگانگی و دوجهی برخوردار است که البته میزان دوری و نزدیکی این دو وجه در سیر تفکری و تطوری بشر به يك شکل تفسیر و تعبیر نشده است. اینکه انسان يك وجه مادی و يك وجه غیرمادی دارد به صورتهای گوناگونی تفسیر شده و حتی ادیان و شرایع نیز در این زمینه واحد نبوده‌اند. اما اکنون بحث این نیست. بحث بر سر این است که نسبت و ربط انسان با آن بعد غیرمادی چگونه است؛ فقط در اینجا دقت کنیم که غیرمادی به معنای اعم خود به این

معنی است که آن بعد و وجه مادی نیست یعنی جسمانی و دارای ابعاد و کمیت و شکل و مقدار نیست، اما اینکه این امر غیرمادی دقیقاً چیست، همینجا نقطه افتراق و اختلاف انواع مکاتب و مذاهب و فرهنگها هست ولی در فرهنگ دینی امر غیرمادی امر الوهی یا نورانی توصیف شده چنانکه در فلسفه سنّتی به صورت امر غیرجسمانی و بسیط معرفی شده و در انواع مختلف فرق و مذاهب و مکاتب فکری شرقی و غربی با تعبیر مختلفی همچون دائو، لوگوس، نوس، مایا، برهمن، نور و مانند آن ارتباط یافته است. دامنه این مباحث بسیار بالا است و مطالب و تحقیقات بسیاری در این زمینه در انواع اندیشه‌ها و فرهنگها و ادیان و مذاهب و مکاتب فکری بشر وجود دارد که در دسترس همگانی است اما آنچه اکنون در این نوشته کوتاه مورد نیاز است این است که انسان بدین ترتیب همواره با يك مرکز، عرصه یا هستی غیرمادی مرتبط بوده است و تحولات زندگی مادی او نیز در ذیل چنین ارتباطی قابل توجیه و تفسیر می‌باشد.

انسان و مرکز هستی

به عبارتی همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد تمرکز این نوشته بر این است که انسان و جهان با بعد دیگری از هستی در ارتباط هستند و انسان در این جهان با طبیعت و علم و دانش و خویش و دیگری و جانوران و گیاهان و انواع و طبایع دیگر تنها نیست، بلکه او توسط کسی خلق شده که مرکز هستی است و انسان را با يك جهت تکوینی و سپس تشریحی آفریده است و انسان در این جهان با ماده تنها نیست و همواره به سمت و سوی گریزان است و حتی بی‌آنکه خود متوجه باشد به چیزی و بعدی دیگر متمایل است و در گاه تنهایی و پریشانی نیز که بیگانگی خود با جهان و طبیعت پیرامونش بیشتر پی می‌برد، به آن سمت و سوی که شاید حتی نمی‌داند چیست تمایل دارد و دلیلش این است که او بدون آنکه خود بخواهد توسط محافظان معنوی عالم هدایت می‌شود.

مساله شر

همواره یکی از آنتی‌تزه‌های نظریه‌های الوهیت‌گرا یا اصل خیر و کمال یا خدای رحمان و رحیم و مانند آن همین مصایب و بدبختی‌هایی است که در زندگی انسان همواره جاری است و انسان همواره در معرض انواع خطرات، ظلم‌ها، بیرحمی‌ها، مشکلات، گرسنگی، بیماری، رنج و مانند آن است و حتی رشد و توسعه علم هم نتوانسته از رنج او به معنای واقعی بکاهد. حتی علی‌رغم رفاه و خوشی و توسعه نیز انسان همچنان در رنج

است و انواع تألمات روحی و جسمی و درونی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مانند آن او را تهدید می‌کند. گاهی شاید مسکرات و دخانیات و روان‌گردان‌ها یک عرصه بی‌خیالی و خوشی و شیدایی برای انسان ایجاد می‌کند اما به محض تمام شدن اثرگذاری آنها دوباره انسان می‌ماند و این عرصه پهناور هستی و این همه مصیبت و رنج! شاید خیلی از انسان‌ها آنقدر درگیر زندگی و روزمرگی و گرفتاری و سختی هستند که حتی مجال اندیشیدن به خود را ندارند چه برسد به این همه سوالات درونی و فلسفی! اما مگر می‌شود انسان به درونش رجوع نکند؟! بحث خودشناسی مجال دیگری می‌طلبد اما انگار این خود یک معبر است، یک کانال و دالان است، یک ورودی است به ساحتی که نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و شاید برخی به واسطه دین و مذهب و اعتقاد به چیزهای در پشت آن دالان باور داریم اما خیلی از ما انسان‌های امروزی تا حدی به دالان رسیده‌اند اما از پس پشت آن خبری ندارند.

تو گویی در آن پس پشت امیدی هست، نوری هست، فراخنایی هست که در انسان ایجاد تخیل و رویاپردازی و حتی فانتزی می‌کند و همیشه شاید منتظر است یک ناجی یک قهرمان یک اکسیر یا یک فرشته از آن دالان بیرون بیاید و او را از دشواری‌هایش نجات دهد! یا شاید یک شهر و سرزمین دیگری در پس آن دالان هست که سرزمین بهتری است و همچون بهشتی گمشده است که ما از آن بی‌خبریم و در یک آن بر ما ظاهر می‌شود! در هر حال همواره ذهن و جان انسان در مصایب و بلاها و در مواقعی که شرایط مادی و واقعی زندگی مجال و کفایت خود را از دست می‌دهد، این تخیل و رویا و فانتزی ظهور می‌کند و انسان را به چیزی امیدوار می‌سازد که ممکن است هر آن ظاهر شود و او را نجات دهد!

امید مومنانه و محافظان معنوی جهان

انسان معتقد به خلقت اگر ایمان وافی و کافی داشته باشد به خبری که از نص به او رسیده، به اشتیاق امیدی معنوی و الوهی و به اتکالی به ریسمان الهی هرگز ناامید نمی‌شود و دل قوی می‌دارد و اگر انسانی خبر انبیاء را نادیده انگارد، همچون بسیاری از انسان‌های امروزی، لاجرم به فانتزی روی می‌آورد. در هر حال محافظان معنوی جهان چه در واقعیت یا خیالات یا در فانتزی وجود دارند و شاید بی‌آنکه ما بدانیم همواره نگهبان انسان هستند. زیرا انسان علی‌رغم این همه هوش و قدرت و دانش و امکانات و رفاه ضعیف است و حریص و زیاده‌خواه و برای رسیدن به مطالباتش حتی حاضر است هر آنچه غیر خود از انسان و طبیعت و غیره را نابود کند همان‌طور که امروزه و در نخستین دهه‌ای قرن بیست و یکم که انسان به رفاه و امکانات و پیشرفت‌های

زیادی رسیده اما همچنان خوی توحش و جنگطلبی و خونریزی و آدم‌کشی و نسل‌کشی و ظلم و شکنجه و تهدید در نهادش است و به دیگری ظلم می‌کند تا به منافعش برسد و انواع عقاید و تفکرات و ایدئولوژی‌ها و مذاهب و اندیشه‌ها را در این جهت به کار گرفته است!

خداوند در قرآن کریم فرموده است که «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ خداوند بین انسان و قلب (دل) او حایل است و بازگشت همه انسان‌ها به اوست». (انفال: 24)

انسان در جهان رها شد اما تنها نه!

از روز خلقت انسان تا روز مرگ او محافظان معنوی و مینوی عالم درکارند و به انحای مختلف او را یاری می‌رسانند. در اساطیر و ادیان ایرانی که مبتنی بر پیکار همیشگی خیر و شر بوده، بعد از همپالگی دیوان یا اهریمن و خرابکاری در خلقت مزدا، نیروهای خیر از قبیل ایزدان و ایزدبانوان با نیروهای اهریمن یا دیوان مقابله کردند و خرابکاری‌های آنها را به نحوی جبران نمودند اما این پیکار و مقابله فقط محدود به نود روز نبود و تا روز مرگ آخرین مخلوق زمینی ادامه خواهد داشت، زیرا در جهان علی‌رغم آن همه خلقت زیبا و کامل و راست و درست ولی نقص و زشتی و دروغ و کژی و ناراستی نیز سایه افکنده و زندگی انسان هرگز تهی از شر نیست و به همین دلیل به دو چیز نیاز مبرم دارد: یکی نیروهای مینوی و معنوی که محافظش باشند و دیگری خودش و دانش و تجربه و خرد خودش که با کژی و ناراستی و نقص و بیماری و خطرات و بلاها مبارزه کند و با دانش راه‌های مقابله و پیشگیری را کشف نماید و با کمک طبیعت بتواند مواد لازم برای رشد و پیشرفت را فراهم کند و سرانجام در جهت بهبود زندگی خویش بکوشد! اما انسان هر چه جلوتر می‌رود و در دانش و در طبیعت غور و کشف می‌کند هنوز هزار راه نرفته و هزاران راه جدید را پیش رو می‌بیند، زیرا هزاران مساله و مصیبت جدید رو می‌شود و سوالات و جواب‌ها ادامه می‌یابند. با این حال و علی‌رغم تداوم سلسله نقص و اندوه در هستی، مقصد نهایی بهین و نیکو توصیف شده و انسان از پس این جهان فانی و گذرا به يك زندگی دیگر دعوت شده است. به همین دلیل در کنار محافظان معنوی عالم، فره‌وشی (فرّهی یا نیکویی) خود انسان نیز هست که مسیر غلبه بر نقائص و شرور و اندوه‌ها را هموارتر می‌سازد؛ احسان، نیکویی، راستی، صبر و شکیبایی، خویشتنداری، پروا و پرهیزکاری، نوع‌دوستی، حق‌پرستی و یکتا‌پرستی و موارد دیگر از جمله رفتارهای انسانی هستند که او را مینوی و

معنوی میسازند و عبور از مصائب را برای فرد آسان‌تر و ممکن‌تر می‌کنند و چنین کسانی به آسایش دیگران نیز کمک می‌نمایند و خود در جرگه محافظان معنوی عالم قرار می‌گیرند، زیرا انسان در برابر اهریمن، همچون دوست خدا و عرصه الوهیت است و اهریمن (ابلیس/شیطان) کژراهی است که می‌خواهد انسان را از الوهیت دور سازد. طبق نظر خیلی از مکاتب و ادیان و مذاهب و نحله‌ها اهریمن بدینوسیله دزد انسان از خدا است و شاید جهان مادی را عرصه‌ای مناسب برای این انتقال قرار داده است زیرا انسان در جهان مادی به سبب و علتی رها شد اما هرگز تنها نشد و الوهیت او را تنها نگذاشت ولی آزاد گذاشت تا راه نیکو را با سختی و رنج طی کند تا دوباره زندگی را در جایی دیگر تجربه نماید.

در اساطیر ملت‌های مختلف داستان آفرینش انسان به انحای مختلف نقل شده است. مثلاً در بندهش ایرانی و در تبارنامه خدایان هسیود (846-777 قبل از میلاد) شاعر یونانی ورود رنج و سختی به جهان با خلقت انسان ارتباط دارد.

در اساطیر ایرانی اولین انسان که کیومرث نام داشت و مذکر بود به همراه گاو یکتاآفریده در روز ششم خلقت اهورامزدا ایجاد شدند و در آن زمان هیچ رنج و کاستی و ناراستی و بیماری در جهان نبود، اما با خیزش اهریمن و دیوان همراه او، رنج و سختی و بدبختی و بیماری و هر نوع کاستی وارد حیات مادی شد و کیومرث در اثر نبرد با اهریمن بیمار شد و درگذشت و تخم او همچون بذری در زمین ریخت تا بعد از سال‌ها اولین جفت از زن و مرد زاده شدند و در ترکیبی از خیر و شر^۳ به زندگی پرداختند.

در روایت هسیود نیز اولین مخلوقات انسانی همگی مذکر بودند و زندگی بدون نقصی داشتند و چون پرومته الهه آتش برخلاف دستور زئوس آتش را به انسان‌ها رسانید تحت عذاب قرار گرفت و زئوس در طی یک نیرنگ اولین مخلوق زن که پاندورا (به معنی همه نعمت‌ها) نام داشت را توسط هفایستوس به وی نشان داد ولی پرومته نپذیرفت و برادرش اپیمته‌ئوس با پاندورا ازدواج کرد و ساکن زمین شدند و پاندورا برخلاف نظر خدایان در کوزه‌ای را که امانت خدایان بود، باز کرد و بدینوسیله همه مصائب زندگی و حیات در جهان منتشر شد و تنها امید در آن کوزه باقی ماند و زئوس به این ترتیب از انسان‌ها به واسطه ریختن مصائب و سختی‌ها در زندگی آنها انتقام گرفت.

در روایت قرآنی نیز اولین انسان به صورت جفت نر و ماده خلق

شدند و شیطان هر دو را فریب داد تا از بهشت رانده شده و در زمین ساکن شدند. در اینجا سزاوار است از مرصادالعباد نجمالدین رازی عارف قرن ششم هجری کمک بگیریم که خلقت انسان و تنهایی پسین او در زمین را به زیبایی توصیف کرده است. نجمالدین رازی میگوید روح انسان قبل از خلقت در جوار قرب الهی به هزار ناز پرورش یافته بود و آن مشت خاکی که قرار بود تا آدم شود به هزاران نوع حکمت و صفات الهی و کرّوبی مزین شده بود و خداوند گوهر دل (قلب) را در بطن او قرار داد درحالی که خزانه اسرار الهی گردید و سرانجام وقتی کالبد انسان ساخته شد خداوند خود نفخه روح را در آن کالبد دمید و به وی وعده خلافت‌اللهی داده شد. اما وقتی انسان به زمین رانده شد خود را خوار و ذلیل و عاجز و تنها یافت و خدا را صدا زد تا سرانجام او پاسخ داد: بازآی کز آنچه بودی افزون باشی!

انسان معتقد به خلقت اگر ایمان وافی و کافی داشته باشد به خبری که از نص به او رسیده، به اشتیاق امیدی معنوی و الوهی و به اتکای به ریسمان الهی هرگز ناامید نمیشود و دل قوی میدارد و اگر انسانی خبر انبیاء را نادیده انگارد، همچون بسیاری از انسان‌های امروزی، لاجرم به فانتزی روی می‌آورد.

منبع؛ روزنامه اعتماد 20 آبان 1403 خورشیدی